

## خلاصه قدمت‌های گذشته

« آن زمان که گینه ، کشور مستقل اسلامی امروز را بنا در زیر یوغ استعمار فرانسه بود یک شرکت اروپائی کشف آلمونیوم فعالیت خود را برای کشف و استخراج یکی از بزرگترین معادن گینه آغاز میکنند .

کمپانی اروپائی از یک مبلغ اسلامی اعزامی از لبنان بنام « عبدالحمید » میخواهد که در شرکت بنوان راهنما و مترجم مشغول کار شود . عبدالحمید که فکر میکند با قبول پیشنهاد شرکت ، و دریافت حقوق قابل توجه خواهد توانست مسجد نیمه تمام شهر را به اتمام برساند در امضای قرارداد مرد می گردد .

عبدالحمید بیخانه خود پاد میگرد و در آنجا نامه‌های از طرف نهضت مقاومت ملی گینه دریافت میدارد و لحظاتی بندر سیاه پوستانی در آستانه در اطاق ، ظاهر شده و اجازه ورود میخواهد . او اکنون پتیه داستان ...

چهره مرد سیاه پوست آشنا بنظر نمی...  
رسید اما من با وجود آن گفتم :  
- خواهش میکنم بفرمائید .  
مرد به آرامی وارد اطاق شد . سندلی کنار تخت را بدو نشان دادم و گفتم  
- خواهش می کنم بفرمائید . ازدیدار شما خیلی خوشحالم .

مرد روی سندلی نشست و گفت :

- آقای عبدالحمید از لطف شما شکر میکنم چندین سال سکونت شما در این شهر سبب شده که کاملاً با هیج ماصحبت کنید . یکی از دوستان من که در جلسه « تفسیر قرآن » شما شرکت میکنند می - گوید که شما حتی به اصطلاحات و ضرب المثلهای بسیار قدیمی مردم این شهر آشنادهاید . این واقعاً خیلی عجیب است

## سوگند

## مقدس

مدتی باشما صحبت کنم .

نامه ای را که چند دقیقه پیش خوانده بودم بوی شان داد و بگویم :

- قبلاً بفرمائید که این نامه را شما نوشته اید ؟ « بن حسین » پاسخ داد :

- نه این نامه را یکی دیگر از اعضای نیست در اطاق شما انداخت . اسیدوارم که ما را ببخشید . ملاقات امروز شما با نماینده

شرکت کشف و استخراج آلمونیوم سبب شد که ما فوراً باشما تماس بگیریم ، ما

منتقدیم که همکاری شما با این شرکت اروپائی صلاح نیست . بنظر ما همکاری با آنها

خیانت به ملت گینه است . شما خوب میدانید که آزادخواهان این سرزمین یکی از

مشکل سازان خود را میگذرانند . مردم هنوز از ملامت استعمارگران آگاه

نیستند . آنها آگاه نیستند که استعمار - گران و شرکتها و کمپانی های استعماری

چه ماسد بلیدی دارند . آنان نمیدانند که این شرکت های ظاهر فریب چه گونه قصد غارت ثروت های آنان را دارند ؟ ما برای روشن

ساختن مردم ، پیوسته تلاش می کنیم همکاری شما به کوشش های ما ملطمه میزند .

مخصوصاً اینکه شنیده ایم شما زبانهای محلی قبیله های اطراف را میدانید ، استعداد شما در این زمینه شگفت انگیز است . من با خنده گفتم :

- لطف دارید . ولی راستی شما چرا خود در جلسه « تفسیر قرآن » شرکت نمی کنید ؟

فکر میکنم قبلاً شما ندیده بودم . مرد تبسمی کرد و پاسخ داد :

بله بسیار مایل هستم . شاید در آینده چنین اقتضای نصیب من بشود . ولی برای لحظاتی چند ساکت شد و

بدگفت :

- بهتر است خودم را معرفی کنم : من « بن حسین » عضو نهضت مقاومت ملی گینه هستم فکر میکنم اجازه میدهید

من با ناراحتی سخن اورا قطع کردم و گفتم :

- آقای « بن حسین » من هرگز حاضر نیستم در مسائل سیاسی روز وارد شوم و در صورتیکه پیشنهادش کتبا بپذیرم قصد خشنی کردن کوشش های شما را ندارم من فقط میخواهم بنوان یک مترجم زبانهای

محلی نزد آنان کار کنم .

بن حسین صدایش را بلند کرد و گفت :

- آقای عبدالحمید مهم آن نیست که شما میخواهید بنوان یک مترجم نزد آنان کار کنید و حقوق بگیرید . مهم این است که شما یک مبلغ مذهبی هستید پیوستن شما

به شرکت آلمونیوم سبب میشود که مردم به این غارتگران خوشبین شوند و فکر کنند که همکاری با اینان چندان هم اشکالی

ندارد .

من بدون توجه بچرفهای او تکرار کردم :

- آقای « بن حسین » من هرگز مایل نیستم در سیاست وارد شوم . من میخواهم این مسجد نیمه تمام را با تمام برسانم . از حرف های شما چیزی نمی فهمم .

« بن حسین » از جای برخاست و در حالی که از شدت خشم میلرزید گفت :

- چرا از حرف های من چیزی نمی فهمید من میگویم که همکاری شما با این چپاول - گران خیانت به ملت گینه است . مسئول فقر و گرسنگی و درماندگی این مردم چیست و کیست ؟ آیا غیر از آنست که اینان سواد

اولیه مردم را بیغما میبردند؛ آیا شما با همکاری بایک شرکت استعماری اروپایی مسئول فقر و گرسنگی این مردم نخواهید بود؟!

من با عصیانیت گفتم :

کار من تبلیغ و ارشاد مردم است. کار من جایگزین کردن فضیلتها و مکارم اخلاقی در روح این مردم بی فرهنگ است. من نمیخواهم با دخالت در این امور و غایب اصلی خود را کنار بگذارم. من پس از سالها کوشش نتوانستم با کمک این مردم ساختمان این مسجد را تمام کنم. « بن حسین » باز دیگر روی صندلی نشست و در حالیکه سعی میکرد با خون سردی سخن گوید گفت :

« آقای عبدالحمید فکر میکنم بحث کردن من و شما بیش از این بیفایده باشد. من با اجازه شما از حضورتان مرخص میشوم. مطمئن هستم که از ملاقات امشب با کسی سخن نخواهید گفت .

مرد سیاه پوست پس از آن که لفظاتی چنده صورت من خبره شده از جا برخاست و بطرف در رفت و در همان حال با صدایی که از خشم میلرزید گفت :

« شب بخیر آقا . خدا حافظ شما .

« بن حسین » در راست و صرا با افکار خود تنها گذاشت آتش پس از خوردن شام روی تخت دراز کشیدم، مدتی به حرفهای او فکر کردم؛ ابتدا تصمیم گرفتم که روز بعد از قبول پیشنهاد شرکت خودداری نمایم اما فکر دریافت ماهی دو هزاره با صد لیره و ایجاد یک مسجد بزرگ و آبرومند در شهر و

تبلیغ برای قبیلههای بی بره، و سوسههایی بود که حتی يك لحظه مرا آرام نیکم گذاشت من حتی ساختمان مجلل مسجد را در نظر مجسم کردم سفحای طولی مردمی که با ترتیب و نظم در نماز جماعت شرکت کرده بود در عالم خیال مشاهده نمودم.

من حتی کاشیهای مسجد کارزنگ و درختان محراب را میدیدم و صدای مؤذن را از مناره بلند شهر می شنیدم و این شوق و آرزو تا فردای آن شب، تا زمانی که قرآن در شرکت آلمونیوم را نژده اسامات بر توتون « اسماه » کردم دو وجودم شعله میکشید .

پس از امانتی قرار داد نامه شرکت دستمرا بگیرم نشرد و بده به تشه بزرگی که پشت سر او به دیوار آویزان بود اشاره کرد و گفت :

« خوب به این نشسته نگاه کنید . آن خط سیاه مسیر حرکت کاروان ما را نشان میدهد . همانطور که می بینید ما تا قبل جنگل بزرگ گنبله پیش خواهیم رفت ، البته ماجای دقیق معدن را نمیدانیم . اگر از قبیله نیمه وحشی « آمام » که در اطراف معدن سکونت دارند محل دقیق آنرا خوب میدانند .

ما با کمک شما به آنها تمایس خواهیم گرفت و محل معدن را پیدا خواهیم کرد آنوقت باید بفکر یک راه شومس باشیم با آن راه باید در کشرین معدن آلمونیوم راه بشهر برسانیم .

« اسامات » بر توتون « منگنی » کرد و بده ادامه داد :

« بقیه اطلاعات لازم را بعد در اختیارتان

سرود آنان عیجان انگیز ورعد آسا بود. آنها چنین میخواندند:

سوگند بتو ای قرآن خاتم ،

سوگند بتو ای قرآن عظیم ،

دست غارتگران را قطع خواهیم کرد ،

و بیجا اول آنان را پایان خواهیم داد

و پیاپی بزرگ خویش را شاد خواهیم ساخت .

سوگند بتو که میگوئی

« خداوند کافران را بر مؤمنان هرگز تسلط نداده است » (۱)

اسمات بر توتون فریاد زد :

« یگو آناهجه میگویند .

من از شدت عیجان باهوش نزدیک شدم .

گریه ای را گرفتم و فریاد زدم .

« تو مرا فریب دادی سرد . میدانی آنها

چشمیگونه؟ آنها میگویند که شام غارتگر

ثروت های آنان هستی ، آنان سوگند یاد

میکند که دست شما را از سر زمین خود

قطع کنند ،

من « اسامات » را ساخت تکان می دادم

و قصد داشتم با خسوف خود ساده لوحی

گذشته خویش را جبران کنم اما یک ضربه

ناگهانی که از پشت سر بر من فرود آمد

دستهای مرا است کرد و یک ضربه شدید

دیگر مرا نقش زمین ساخت حالا قدرت هر

گونه دفاع از من سلب شده بود و یک

ضربه شدید دیگر موجب بیهوشی کامل من

شد .

بقیه در شماره آینده

قرار خواهیم داد . همانطور که میدانید در این راه سه خط بزرگ ما را تهدید میکند. اول راه مخوف جنگل و حیوانات وحشی دوم امکان شورش قبیله « آسام » سوم امکان حمله این سیاه پوستان که تحت عنوان « اهدت مقاومت گنبله » فعالیت میکنند . بهر حال آماده باشید که فردا کاروان ما حرکت خواهد کرد .

\*\*\*

فردای آنروز کاروان بزرگ کشف

آلمونیوم برای افتاد .

من و « اسامات » بر توتون « همراه کشیش

و راهب در جلو حرکت میکردیم پشت سر

ما چند نفر از کاروانندان سفید پوست شرکت

بودند. پشت سر آنها شاتر « سیاه پوست

کلاگر ، و سائل و اوقات ما را حمله میکردند .

یک ساعت از ورود ما جنگل گذشته

بود که صدای طبلهای بر درین شنیده شد

ابتدا هیچ يك از اعضای کاروان توجهی

نکرد اما صدای طبلها کم بلند تر و

تزدیک تر شد و سپس صدای خواندن سرودی

یکوئی رسید .

« بر توتون » نگاه می نمودم و انداخته و گفت :

« صدای آنها را میشنوی ؟ فکر میکنم

آنها اعضای هیئت مشاورت باشند

« من هم میظنم فکر میکنم

« آنها سرودی را میخوانند . بهتر است

آنرا برای ما ترجمه کنی .

من ایستاد و یادقت بصدای طبل و سرود

سیاهان گوش خدام ،

۱ - « اولی و حمل الله للکافرین علی المؤمنین سیلا » سورة نساء آیه ۷۴